



مصیر

نویسنده :

« امید عندلیب شهدا »

به اهتمام : فرزانه شیبانی

ویرایش و صفحه آرایی :

علیرضا جراح

سرشناسه : عندلیب شهدا، امید

عنوان و نام پدیدآور : مصیر / نویسنده : امید عندلیب شهدا، به اهتمام فرزانه شیبانی

مشخصات نشر: تربت حیدریه، دانشوران رشید، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۳۶ ص

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۸۹-۵۹-۳

یادداشت: فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

موضوع: داستانهای فارسی - قرن ۱۴

شبناسه افزوده: شیبانی، فرزانه، اهتمام کننده

شناسه افزوده: جراح، علیرضا، ویرایش

رده بندی کنگره: PIR ۸۲۱۱

رده بندی دیویی: ۸ گ ۸۵ / ۱/۶۲ فا



نام کتاب: مصیر

نویسنده: امید عندلیب شهدا، به اهتمام فرزانه شیبانی

ناشر: دانشوران رشید

تیراژ: ۲۰۰۰

ویرایش و صفحه آرایی: علیرضا جراح

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۸۹

چاپ و صحافی: دقت

قطع: رقعی

تعداد صفحه: ۲۳۶

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۸۹-۵۹-۳

مشهد: خیابان راهنمایی، راهنمایی ۳۶، خیابان شهید یزدانیان، پلاک ۱۴

همراه: ۰۹۱۵۳۳۱۸۶۱۴

تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۱۹۶۶۹۹

تربت حیدریه: خیابان گاشانی، گاشانی ۷، پلاک ۶

تلفن: ۰۵۳۱-۲۲۲۹۹۷۷

« فهرست مطالب »



۸	هدف
۷۵	عشق
۱۰۳	تقدیر و اختیار
۱۲۲	ماوراء
۱۴۳	داستان من
۱۸۱	فتح
۲۰۱	مصیر

سخن ناشر

در حالی که مشغول انجام کارهای خود بودم، تلفن همراهم زنگ زد، برداشتم، صدایی ناشناس بود که از یک رُمان سخن می‌گفت که نوشته و قصد چاپ آن را داشت. گفتم: باید آن را ببینم تا دریابم ارزش چاپ دارد یا خیر. بعد از آن که رمان را برایم آورد، قول دادم پس از مطالعه، درباره‌ی آن اظهار نظر کنم. اتفاقاً با خواندن چند صفحه‌ی نخست و مشخصات دقیق تاریخی و جغرافیایی، که در پاورقی‌ها به آن اشاره شده بود، توجهم جلب شد و کنجکاو شدم بدانم، فرجام آن چه خواهد شد. بعد از یک هفته قسمت دوم رمان از زیر تاپ درآمده بود برایم آورد. پس از آن که کامل آن را خواندم، بررسی‌های لازم را انجام داده و دریافتیم از محدود رمان‌هایی است که ضمن واداشتن خواننده به تفکر و پیگیری داستان، در هر صفحه و بخش پیام‌هایی را به خواننده القا می‌کند و می‌کوشد هدف داری انسان در زندگی و ته‌دات راستین او را یاد آور شود و به بهره‌مندی از رسالت ادیان، ارزش دینداری و عیث نبودن آفرینش را بیان نماید. ضمن اینکه نویسنده‌ی آن را تحسین می‌کردم، با خود می‌اندیشیدم، احتمالاً نویسنده، ساعت‌ها در را بر روی خود بسته و در گوشه‌ای دور از هیاهوی جامعه و کنش‌ها و واکنش‌های مردم، توانسته است حوادث و ماجراهای رمان خود را رقم بزند. در حال مطالعه‌ی آن آرزو می‌کردم برای همه‌ی علاقه‌مندان به خواندن و نوشتن چنین شرایطی مهیا گردد. اما نمی‌دانستم که در آینده‌ای نزدیک، با وضعیتی عجیب در این مورد روبرو خواهم شد.

هفته بعد که او آمد تا از نتیجه‌ی کارش باخبر گردد و قبول و یا رد داستان را از سوی من بشنود، با تأیید داستان از طرف من بسیار خوشحال شد و از من خواست در محیط کارش با او ملاقاتی داشته باشم، قبول کردم و ساعتی را برای رفتن به محل کارش تعیین کردم، وارد بیمارستان نهم دی شدم، فضای بیرونی و نسبتاً سرد بیمارستان را پشت سر گذاشتم. وارد ساختمان اصلی گردیدم. سمت راست سالن بیمارستان فروشگاه‌ای نه چندان بزرگ توجهم را جلب کرد که در ابعاد دو متر در پنج متر به این کار اختصاص داده شده بود و با دربی تمام

شیشه‌ای از بقیه سالن جدا شده بود. جلو رفتم، نویسنده را دیدم که روی صندلی، کنار اجناس فروشی و مورد نیاز بیماران نشسته و غرق در نوشتن بود. لحظاتی او را تماشا کردم اما متوجه حضور من نشد، با سلام به او، وی را متوجه حضور خود، کردم. از جایش بلند شد و مرا بر روی صندلی خود نشاند و صحبت را شروع کردیم. نکته‌ی عجیبی که ذکر کردم همین بود که در هر چند دقیقه یک مشتری و خریدار از بیماران و همراهانشان به سراغش می‌آمدند و از مواد خوراکی تا لوازم مورد نیاز بیمارستانی را از او می‌خواستند او با حوصله کارش را انجام می‌داد و در همین حال برایم تعریف کرد که تمام رمان را در چنین شرایطی نوشته است، با شگفتی و ضمن تحسین بر اراده و تمرکز حواسش، افکار پیشین خود را کنار گذاشتم و با خود گفتم: به راستی، «گر عشق، حرم باشد سهل است بیابان‌ها» و این چنین است که دشواری‌ها از بین می‌رود اما هنوز یک سؤال برایم باقی مانده بود و آن خطوط دقیق جغرافیایی و تاریخی که هرگز نمی‌توانست در راهی نرفته و ندیده با چنان دقتی آن هم در چنان مکانی تحقق یابد. از او سؤال کردم. گفت: برای تعیین خطوط تاریخی و جغرافیایی و مستند بودن رمان، در بعد جغرافیایی بر اساس نقشه‌ی کروی زمین داستان را رقم زدم و در بعد تاریخی با مراجعه به اینترنت و گرفتن اطلاعات لازم از آن توسط همکار نویسنده‌ام که زحمت زیادی در این زمینه کشیده است سود جستیم. تجربه‌ای جالب و غیرتکراری را کسب کردم و از محتوای رمان و نحوه‌ی پرداخت آن لذت بردم و جمله «خواستن، توانستن است» را در عمل مشاهده کردم. امید که دیگر نویسندگان جامعه‌ی اسلامی ایران و نیز خوانندگان این رمان تجربه‌ی شیرینی را پس از خواندن، درک کرده باشند. ان شاء الله

مدیر مسئول انتشارات دانشوران رشید